

چهره‌ی زنانه‌ی جنگ در بمباران شیمیایی شهر سردشت

* احمد غیاثوند

E-mail: ah.ghyasvand@gmail.com

** مهدیه محمدتقی‌زاده

E-mail: m.mtaghizade@yahoo.com

*** منیژه صالح‌پور

E-mail: salehpoor.mon@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۱۰

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بازسازی تجارب و عوارض حاصل از بمباران شیمیایی زنان جانباز سردشتی که مستقیماً درگیر این فاجعه بوده‌اند، انجام شده است. لنز نظری این مطالعه، آثار و تبعات جنگ را در قالب طرح‌واره جنسیتی زنان جست‌وجو می‌کند؛ تجربه زنانه‌ای که قبل از جنگ، حین شیمیایی شدن، و اتمام جنگ را نشانده گرفته است؛ مشارکت‌کنندگان پژوهش حاضر کلیه‌ی زنان جانباز ساکن شهر سردشت از ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۹۷ هستند. شیوه‌ی نمونه‌گیری، هدفمند بوده و در نهایت تا رسیدن به اشباع نظری، با ۱۵ نفر مصاحبه شد. با مرور چند باره‌ی متن، مقایسه‌ی مستمر آنها، روایت تجربیات زنان جانباز شیمیایی شده سردشتی در قالب سه موقعیت (پرده) بازنمایی شد: در موقعیت اول با عنوان «زنان در حاشیه جنگ»، زنان مورد مطالعه، زندگی روزمره‌ی خود را در شهری مرزی با ترس و امید ادامه می‌دادند. در موقعیت دوم با عنوان «زنان شیمیایی شده در میدان جنگ» زنان سردشتی بعد از بمباران شیمیایی و در مواجهه با آن ناخواسته درگیر میدان جنگ می‌شوند؛ موقعیت سوم با عنوان، «چهره زنانه جنگ»، پایان روایت تجربیات زنان از جنگ را در پی دارد که به منزله فاصله گرفتن از واقعه شیمیایی شدن و اتمام جنگ تا مرز نزدیکی به گذران زندگی روزمره ادامه دارد. در مجموع از حیث فعالیت و نقش زنان در جنگ نمی‌توان نقش منفعلانه‌ای برای زنان متصور بود؛ چرا که در جریان بمباران به صورت فعالانه‌ای دست به امداد و نجات دیگر قربانیان، اعم از نزدیکان و غیرنزدیکان می‌زنند. مقاومت آنها نه معطوف تلاش برای «بقای خود» بلکه بیشتر معطوف به تلاش برای «بقای دیگران» است و اولویت را به طرز محسوسی به دیگران می‌دهند.

کلید واژه‌ها: جنگ ایران و عراق، سردشت، زنان شیمیایی شده.

* استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، نویسنده‌ی مسؤول

** استادیار گروه مطالعات زنان دانشگاه علامه طباطبایی

*** کارشناسی‌ارشد مطالعات زنان دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه و طرح مسأله

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از همان روزهای نخست با فشارهای داخلی و خارجی بسیاری همراه بود؛ به نحوی که جنگ تحمیلی بعد از حدود ۲۰ ماه از پیروزی انقلاب به وقوع پیوست. درگیری مردم در این حادثه، با تلفات جانی و مشکلات اجتماعی و اقتصادی مختلفی همراه بود که هنوز آثار و پیامدهای آن در ابعاد گوناگون قابل بررسی است. در تاریخ ۷ تیر سال ۱۳۶۶ یکسال قبل از اتمام جنگ، هواپیماهای عراقی برای چندمین بار، شهر سردشت را که «در آن زمان جمعیتی بین ۱۸ تا ۲۰ هزار نفر داشته است» (محمدیان، ۱۳۸۰: ۶)؛ هدف حمله شیمیایی قرار دادند. فاجعه بمباران شیمیایی شهر سردشت نه تنها نمونه بارزی از غم‌انگیزترین رخدادهای تاریخی این خطه است، بلکه صحنه‌ای دلخراش در تاریخ جنگ تحمیلی ایران به‌شمار می‌آید. «اوج فاجعه و اهمیت این موضوع زمانی آشکار می‌شود که بدانیم این شهر اولین قربانی سلاح شیمیایی دنیا، در سال‌های پس از جنگ جهانی است» (فعال، ۱۳۸۶). در این میان جنگ تحمیلی به‌طور خاص در استان آذربایجان غربی تعداد ۱۸۸۹۸ جانباز داشته است که سهم شهرستان سردشت از این تعداد نزدیک به ۲۰۰۰ نفر است (محمدیان، ۱۳۸۰: ۸). در این میان زنان جانباز سردشتی با گذشت نزدیک به سه دهه از اتمام جنگ همچنان درگیر زخم‌ها و دردهای ناشی از آن هستند؛ چرا که گاز به کار رفته (خردل) قدرت مسمومیت و عوارض جسمانی بالایی داشته است به نحوی که «هیچ‌گونه درمان قطعی و همیشگی‌ای برای آن تاکنون پیدا نشده است و متأسفانه هر سال شاهد مرگ بسیاری از این جانبازان هستیم» (ملائی توانی و حکمت، ۱۳۸۹).

برخلاف رویداد جنگ و میدان نبرد که محصور در یک برهه‌ی زمانی و مکانی خاص است و روزی تمام می‌شود، خاطرات و عوارض به جا مانده از شیمیایی شدن، تا مدت‌ها در حافظه و تجربه زیسته کسانی که درگیر با آن بوده‌اند، می‌ماند و به نوعی زندگی‌شان متأثر از این فاجعه خواهد بود. «با تاریخی شدن چنین حادثه‌ای (جنگ)، دو نکته را می‌توان استنباط کرد: نخست این‌که هر نسلی در هر دوره‌ای با نگاه خود به گذشته می‌نگرد و با توجه به وضعیتی که در آن به سر می‌برد گذشته را بازخوانی و بازنویسی می‌کند که حاصل آن شکل‌گیری نگاه جدیدی به گذشته است؛ دوم این‌که، قابلیت یک حادثه بزرگ تاریخی و تا اندازه‌ای ویژگی آن، این است که توانایی پاسخگویی به نیازها را با روش‌های متفاوت در وضعیت‌های گوناگون دارد» (شیخ، ۱۳۸۶: ۲۰). در واقع استفاده از سلاح‌های شیمیایی در جنگ، شرایطی برای مردم منطقه پدید

آورده است که متأسفانه با گذشت بیش از سی سال از بروز فاجعه، این مردم همچنان تحت تأثیر عوارض شیمیایی و آسیب‌های ناشی از آن هستند و تمام شئون زندگیشان متأثر از این فاجعه‌ی به ظاهر پایان یافته می‌باشد. به نظر می‌رسد، زنان سردشتی یکی از مهم‌ترین غایبان در تاریخ‌نگاری این فاجعه باشند، آنها تا به حال نتوانسته و یا مجالی نداشته‌اند داستان خود از زندگی در بحبوحه‌ی جنگ و در زمان بمباران شیمیایی را روایت کنند و بتوانند از این طریق نقشی به سزا در گسترش ادبیات دفاع و مقاومت داشته باشند. پس لازم است فرصتی برای بازگویی این روایت‌ها از سوی زنان جانباز شیمیایی و در نتیجه، فهم عمیق تجربه‌های زیسته‌ی این دسته از زنان فراهم شود.

«مهم‌ترین مسأله درباره‌ی جنگ در پارادایمی به نام روایت، این نیست که کدام شکل از اشکال روایت جنگ یا کدام گونه از گونه‌های روایت جنگ کامل‌تر یا بهتر است؛ بلکه با پذیرش آن‌که انواع روایت وجود دارد، باید دریابیم هر یک از این روایت‌ها چگونه و با چه ابعاد و زوایایی به واقعیت جنگ پرداخته‌اند؟» (پرستش و جان‌نثاری، ۱۳۹۰: ۲۳). اهمیت چنین مطالعه‌ای، در عین این‌که تجارب زنان از جنگ را نشان می‌دهد؛ از سوی دیگر، فهم این تجربه نه از خلال داستان، خاطره و فیلم برآمده بلکه به دنبال به تصویر کشیدن تجارب ملموس زنان از جنگ و مواجهه واقعی آنان با این پدیده، آن‌هم نه در جبهه‌های جنگ، بلکه در عرصه زندگی روزمره آنها و در بطن کاشانه‌هایشان است. از این‌رو، بازخوانی زندگی همراه با عوارض حاصل از جنگ تحمیلی، از زبان زنان جانباز سردشتی که به‌صورت مستقیم این فاجعه را تجربه کرده و امروزه نیز بعد از گذشت سال‌ها، همچنان با آسیب‌های ناشی از آن زندگی می‌کنند، مراد این مقاله است؛ در واقع این مقاله با کمک گرفتن از مطالعه کیفی روایتی و نیز با تأسی از ایده الکسیویچ^۱ در کتاب «جنگ چهره‌ی زنانه ندارد» این دغدغه را دارد که بدانند در حادثه بمباران شیمیایی سردشت چه بر سر زنان آمده است؟ آنها چه چیزی را در آنجا دیده و درک کرده‌اند؟ به عبارتی، تاریخ تقویمی لحظه به لحظه احساسات تجربه شده زنان سردشتی چگونه قابل روایت است؟ نگارندگان با طرح این پرسش‌ها می‌خواهند مخاطبان خود را با قابلیت از دنیای زنانگی آشنا سازند که زنان از طریق آن به زندگی قبل، حین و پس از شیمیایی شدن در زمان جنگ معنا می‌دهند و آن را برای خود قابل فهم می‌کنند.

1. Svetlana Alexandrovna Alexievich

پیشینه تجربی پژوهش

مرور اجمالی مطالعات تجربی مختلف در حوزه ادبیات و جنگ تحمیلی در ایران بیانگر آن است که خاطرات جنگ از نگاه مردان و رزمندگان مرد بیشتر نگارش و تصویرپردازی شده است، و در مقابل زنان به مثابه ابژه‌ای منتسب به مرد جنگ، مانند همسر و مادر شهید، در این روایت‌ها نقش داشته‌اند. در این باره ایلخان (۱۳۸۸) در پژوهشی با عنوان «تاریخ شفاهی زنان (مطالعه روایت همسران شهدای جنگ ایران - عراق)» ویژگی‌های همسران شهدا را در چهار مقوله مادرانگی، گفتمان‌پذیری، خودمختاری و تغییرپذیری خلاصه کرده است.

عسگری (۱۳۹۳) در پژوهش «تجربه‌ی زیسته‌ی مادران شهدای جنگ عراق - ایران در تهران» با هدف مطالعه‌ی ناگفته‌های ایثار و مجاهدت هشت سال دفاع مقدس، از خلال تجربیات زیسته مادران شهدا به استخراج مقولاتی از قبیل خودسازی، هدف‌یابی، ارزش باوری دینی و میهنی، تجربه سوگ و کنارآمدگی پرداخته است. هم‌چنین در نهایت، مقوله‌ی «نهادینگی دین و معنا» را به‌عنوان محوری‌ترین مضمون انتخابی در تجربه زیسته مادران شهدا از سال‌های جنگ تاکنون به کار برده است. سعید مدنی و فریبا نظری (۱۳۸۶) در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر گفتمان رسمی بر روایت زنان در جنگ ایران و عراق» معتقدند که روایت خاطرات زنان اسیر شده در زمان جنگ ایران و عراق تحت تأثیر گفتمان رسمی جامعه‌اند و خود از این روند اطلاعی ندارند. در واقع دانش آنها از جنگ، شکل گرفته از مفصل‌بندی گفتمان رسمی جامعه است.

جوادی‌یگانه و صفی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «روایت زنانه از جنگ، تحلیل انتقادی خاطرات د/» با کمک گرفتن از روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، بیان می‌کند که کتاب د/ قصد دارد برخلاف گفتمان سنتی، بر نقش‌های دیگر زنان در جنگ تأکید کند. به علاوه، این کتاب سعی در برساخت زبانی زنانه نیز دارد که در آثار متناظر آن یافت نمی‌شود. کتاب *خاطرات د/* بر آن است تا پا را از حوزه گفتمان سنتی فراتر نهد و با کرداری مردانه و گفتاری زنان از متون میان گفتمانی خویش فراتر رفته و به خلق متنی نو دست زند. دانشور (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان «تحلیل روایت زنانه از جنگ، تجربه زیسته زنان جنگ زده‌ی مهاجر خوزستانی در شهرک شهید بهشتی مشهد» مجموعه تجارب زنان در مواجهه با پدیده جنگ را در سه تم محوری: «مواجهه با جنگ»، «تقلای حفظ بقاء»، و «احیای زندگی و تکاپوی بهبود آن» استخراج کرده است. سلیمی در «مطالعه مردم‌شناسی روایت‌های زنانه از دوران جنگ تحمیلی» با ۵۰ نفر از

زنان شهرستان‌های سرپل ذهاب و قصرشیرین در استان کرمانشاه که جنگ تحمیلی را تجربه کرده‌اند، مصاحبه کرده و یافته‌های خود را چنین تحلیل کرده که جنگ همواره آثار منفی بر زندگی زنان داشته و آنان را در جایگاه یکی از اصلی‌ترین قربانیان جنگ نشانده است. تجربه زیسته زنان بعد از جنگ برخلاف خود جنگ که محصور در یک برهه زمانی و مکانی خاص است، در طول زمان و مکان امتداد می‌یابد و حلقه واسطی بین گذشته، حال و آینده می‌شود و باعث تغییرات تأثیرگذاری در زندگی آنان می‌شود (ر.ک: سلیمی، ۱۳۹۷: ۱۳۰-۱۱۵).

الکسیویچ (۱۳۹۵) در کتاب «جنگ چهره‌زنانه ندارد»، نگاه جدیدی به مقوله‌ی جنگ دارد و تلاش می‌کند نشان دهد زنان نیز مانند مردان در جنگ‌های اخیر نقش داشته‌اند، ولی تاریخ کمتر به نقش آنها در جنگ‌ها پرداخته است؛ وی در این کتاب با بیان روایات زنان جنگ (پرستار، پارتیزان، تک‌تیرانداز، فرمانده و...) درحین و بعد از جنگ، لایه‌های تاریک و کمتر دیده شده از جنگ‌ها و مشارکت و تأثیرگذاری زنان را نمایان کرده است. جولی مرتوس (۱۳۸۳) در پژوهشی با عنوان «زن، جنگ، بحران» به بررسی مشکلاتی پرداخته است که جنگ برای زنان به ارمغان می‌آورد. مرتوس معتقد است که زنان جنگ را متفاوت از مردان تجربه و درک می‌کنند. وی مشکلات یک زن جنگ زده را سرخوردگی، حزن، احساس ناامیدی، ارتباطات گسسته‌ی انسانی، خصومت، خشونت و تبعیض در پیدا کردن کار هدفمند، عدم دسترسی به اقلام اولیه‌ی مورد نیاز زندگی روزمره، عدم دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی، دشواری در حصول نتیجه‌ی قانونی و چاره‌جویی اداری اجرایی و ابعاد جنسیتی نقض مکرر حقوق بشر، معرفی می‌کند. بدون شک زنان سردشتی با فرهنگی خاص مناطق خود و علاوه بر این، مواجهه‌ای متفاوت با جنگ (رویاریبی با گاز خردل و زندگی با عوارض آن)، تجاربی متفاوت از سایر زنان جنگ داشته‌اند. این زنان در کنار زنان به اسارت گرفته‌شده، زنان همسران ایثارگر و شهید، زنان مهاجر متأثر از حادثه جنگ، امکان بازگویی داستان زندگی‌شان را نداشته‌اند و ما از دستیابی به تجارب آنها از جنگ محروم هستیم.

مباحث مفهومی و نظری

روایت قدمتی به درازای تاریخ بشری دارد و «زندگی به طرزی پایان‌ناپذیر با روایت در هم تنیده است» (آسابرگر، ۱۳۸۰: ۱۵) و «جامعه‌ی بدون روایت تصویرناپذیر است» (استنفورد، ۱۳۸۲: ۳۴۶). روایت‌گری از جنگ به معنای امکان‌پذیری مبادله تجربه مشترک

است، به همین دلیل هویت‌ساز است (ساسانی، ۱۳۸۷: ۲۳). بنابراین با توجه به جنگ هشت ساله ایران و عراق و نیز آثار و پیامدهای به جا مانده از آن، می‌توان در قالب روایت آن را تحلیل کرد. از آنجا که هدف این مطالعه تحلیل روایت زنان سردشتی از جنگ است؛ ابتدا لازم است به گونه‌شناسی روایت‌های متعدد جنگ پردازیم تا سپس از آن بحث‌ها پلی بزینم برای یافتن روایت‌های گمشده در تاریخ این واقعه. به این منظور به نظر می‌رسد، پرداختن به تاریخ شفاهی جانبازان شیمیایی جنگ، این روایت‌ها را از گم‌بودگی درآورد. آگاهی از این گونه‌شناسی به ما کمک می‌کند دریابیم مردم، دانشجویان، خانواده‌ی رزمندگان و شهدا، متولیان کنترل و نظارت بر روایت جنگ، مراکز آموزش و تربیت راویان جنگ، برنامه‌ریزان شهری، طرفداران رویکرد ارزشی - عاطفی - حماسی به جنگ و سرانجام، علاقه‌مندان به مطالعات و پژوهش جنگ و تحلیلگران روایت، هر یک از پرداختن به روایت جنگ چه مقصدی را دنبال می‌کنند.

«ازجمله رویکردهای نظری در نگاه به جنگ و خاطرات جنگ رویکرد تاریخ فرهنگی است؛ یعنی نگاه به تاریخ واقعه‌ای که اگرچه سپری شده است، اما چون محور آن انسان است، در زمان و با زمان پیش می‌رود. بنابراین تاریخی پویا و متداوم است» (جمشیدی، ۱۳۸۷: ۱۸). «رویکرد تاریخی - فرهنگی به جنگ چون در پی تجربه‌های فرهنگی جنگ است این تجربه‌ها را فقط در زبان گفت و شنود برگزیدگان، یا سطوح بالای کنشگران جنگ، جست‌وجو نمی‌کند بلکه آن را به‌ویژه در زندگی روزمره‌ی افراد عادی جنگ می‌جوید. به تعبیر دیگر، تجربه‌های فرهنگی جنگ را در پیوستگی‌اش با فرهنگ مردم، نه صرفاً فرهنگ نخبگان، دنبال می‌کند» (جمشیدی، ۱۳۸۷: ۱۹). «روایت نوعی صورت‌بندی از یک واقعه است؛ به این معنا که هر گاه چیزی روایت می‌شود صورت کنونی و وضع فعلی آن به یک مسأله تبدیل می‌شود؛ مسأله‌ای تاریخی برای انسانی که به همه چیز در تداوم وجود تاریخی خود معنا می‌دهد. پس روایت، آشکارا یک جهت‌گیری مشخص راجع به وضع حاضر و موقعیت کنونی است (جمشیدی، ۱۳۸۷: الف: ۸۸).

محمد درودیان به سه رویکرد درباره تفسیر و تبیین جنگ اشاره دارد: نخست، رویکرد «تاریخی - عملیاتی» که «به معنای بررسی و تحلیل موضوعات و مسائل نظامی - عملیاتی جنگ در بستر زمان و مکان است» دوم، رویکرد «فرهنگی - معنوی» که «به معنای توجه به انگیزه‌های اعتقادی افراد و جامعه در مواجهه با تجاوز دشمن و پیامدهای فرهنگی - اجتماعی جنگ در جامعه است»؛ سوم، «رویکرد سیاسی - انتقادی»

به جنگ و مدیریت آن و تصمیم‌گیری‌های سیاسی درباره ادامه و پایان جنگ (ر.ک: درودیان، ۱۳۹۵: ۴۷-۳۳).

از منظر فرانک جمشیدی نیز سه نوع روایت از جنگ در جامعه ایران قابل مطالعه است: نخست، «روایت مبتنی بر آموزه خودآینی (روایت مبتنی بر شهود)»: «در این رویکرد برای شناخت موضوع شناسایی باید نظیر موضوع شناسایی شد یا حداکثر فقط فردی از همان گروه مورد شناسایی می‌تواند اعضای آن گروه را بشناسد. این آموزه در روایت‌های آوینی از جنگ بسیار پررنگ است» (جمشیدی، ۱۳۸۷ الف: ۸۹). «در این نوع روایت، کنشگران جنگ منحصراً تابعی از موقعیت‌شان در یک سیستم مفهومی گسترده به نام حادثه‌ی کربلا هستند. در واقع، حادثه‌ی کربلا، هسته سخت این آموزه است که براساس آن، هر کنشگر به راحتی و بی‌چون و چرا می‌پذیرد که نه تنها فرآیند کنش او در صحنه نبرد، که فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری‌اش به پیروی از آیین و سلوک یا نهج و مشی حسینی رخ می‌دهد» (ر.ک: جمشیدی، ۱۳۸۷ الف: ۹۲-۹۱).

دوم، «روایت مبتنی بر آموزه تفسیر (ادراک تفسیری)» که «برخلاف روایت نوع نخست که مانع از فهم این مطلب بود که کنشگران جنگ در جهانی متفاوت با جهان فعلی ما، چه می‌گویند و چه‌گونه فکر می‌کنند، با آشکارکردن ضرورت نیاز جدی به ادراک بخشی از آنچه منظور کنشگران جنگ بوده است، بر ضرورت ترجمه‌ی اظهارات آنها تأکید می‌ورزد» (جمشیدی، ۱۳۸۷ الف: ۹۴). «روایت در این نوع، انبوهی از تجربیات و روابط کنشگران جنگ را گرد هم می‌آورد تا با عرضه آنها در قالبی روشن، جنگ و کنشگران جنگ را قابل فهم کند. به همین سبب برخی اشکال احساسات، باورها و کنش‌هایی برملا می‌شود که آشکارشدن آنها برای بسیاری از رفتارها و کنش‌های جنگ انگیزه فراهم می‌آورد؛ انگیزه‌هایی که شاید در زمان وقوع کنش و کسب تجربه، برای تجربه‌کنندگان و کنشگران جنگ نامشخص بوده است (جمشیدی، ۱۳۸۷ الف: ۹۵). «این نوع روایت بی‌آن‌که ادعای داشتن تجربه‌های مشابه تجربه‌های کنشگران جنگ از جنگ را داشته باشد، درصدد معنا بخشیدن به احساسات و عواطف و افکار و کنش‌هایی است که اگر توضیح داده نشوند، به‌صورت راز باقی می‌مانند» (جمشیدی، ۱۳۸۷ الف: ۱۰۰). (جمشیدی، ۱۳۸۷). سوم، «روایت مبتنی بر آموزه گفتمان تفسیری»: روایت در این آموزه، «کوششی به سمت کشف منطقی است که با ربط دادن عناصر جنگ به همدیگر، به نظام معنایی شکل داده است. روایت در این نوع با نزدیک شدن به بحث‌های گفتمانی، می‌کوشد چگونگی تسلط نظام گفتمانی متأثر از پارادایم عاشورایی - کربلایی را بر

صورت‌بندی کنش جنگ به صورت دفاع مقدس، و صورت‌بندی سوژه‌های جنگ به صورت کنشگرانی باورمند به دفاع مقدس نشان می‌دهد. از این رو نقد روایت‌های نوع اول و دوم در روایت نوع سوم اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در واقع، تلاش این روایت در جهت آشکارسازی خطوط ریز و از نظر دورمانده‌ی جنگ است، به قول فوکو، «به گونه‌ای تدریجی، پیش‌رونده، واقعی و مادی از طریق ترکیب پیچیده‌ای از دستگاه‌ها، فشارها، انرژی‌ها، مواد، امیال، اندیشه‌ها و غیره ساخته شده‌اند» (جمشیدی، ۱۳۸۷ الف: ۱۰۱). نگاه دیگر به جنگ و روایت جنگ، نگاه الکسیویچ است. وی در کتاب «جنگ چهره‌ی زنانه ندارد»، به تجربه جنگ جهانی دوم از منظر زنان روسی پرداخته و با کمک گرفتن از تکنیک توصیف، از زبان این زنان، در مقام شاهدان عینی آن واقعه، به آن می‌پردازد. در این کتاب، ایده اساسی نویسنده این است: «همه‌ی آنچه از جنگ می‌دانیم با صدای مردانه به ما گفته شده. همه‌ی ما در قید و بند تصورات و احساسات مردانه از جنگ هستیم. درحالی‌که زنها سکوت می‌کنند» (الکسیویچ، ۱۳۹۵: ۱۵). این «مردها بودند که راجع به مردها می‌نوشتند ... درحالی‌که زنها سکوت می‌کنند ... حتی [زنانی] که در جبهه جنگ بودند، ساکت‌اند و... اگر به حرف هم بیایند، از جنگ دیگری می‌گویند، از جنگ بیگانه. آنها سعی می‌کنند قوانین مردانه را رعایت کنند و خودشان را با آنها تطبیق دهند (ر.ک: الکسیویچ، ۱۳۹۵: ۱۶-۱۵).

«جنگ‌های زنانه رنگ‌ها، بوها، روشنایی‌ها و فضای احساسی خاص خود را دارند ... و نکته وحشت‌آور این است که آنها بی‌صدا رنج را تحمل می‌کنند» (الکسیویچ، ۱۳۹۵: ۱۶). بخش مهمی از روایت‌های جنگ مربوط به زنانی است که به نحوی با جنگ مواجه شده و آن را تجربه کرده‌اند. تصور اولیه ما از حضور زنان در جنگ، به حضور مردان خانواده آنان و صدمه دیدن زنان از شهادت یا مجروح شدن یا به اسارت درآمدن مردان بازمی‌گردد. گرچه این تجربه، بخش مهمی از تجارب زنانه از جنگ را تشکیل می‌دهد، اما همه‌ی آن نیست. گروه‌های مختلفی از زنان به طرق گوناگونی در صحنه جنگ حاضر شده و آن را از نزدیک لمس کرده‌اند. نقش‌های مختلف پرستار، امدادگر، خبرنگار، مسؤول تدارکات، راننده رزمندگان، مسؤول کفن و دفن و پاسبان قبرهای شهدا از نقش‌های دیگری است که در کنار نقش همسری و مادری و فرزند رزمندگان قرار دارد و تاکنون کمتر بدان پرداخته شده است (جمشیدی‌ها و حمیدی، ۱۳۸۶: ۸۲). بی‌تردید جنگ در عین این‌که ممکن است زمینه‌ها، انگیزه‌ها و نیز دلایل خاص برای شروع و پایان داشته باشد؛ طبیعتاً تبعات و آثار اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، خانوادگی،

جنسیتی متفاوتی بر مردمان آن سرزمین خواهد داشت. با توجه به تشریح سنخ‌های مختلف روایت و تحلیل جنگ (درودیان، ۱۳۹۵؛ جمشیدی، ۱۳۸۷الف؛ الکسیویچ، ۱۳۹۵) و نیز با عنایت به این‌که پژوهش حاضر در صدد بررسی تجربه زنان جانباز سردشتی از شیمیایی شدن‌شان در جنگ است، گونه روایت «مبتنی بر آموزه گفتمان تفسیری» (جمشیدی، ۱۳۸۷الف)؛ روایت «جنگ چهره زنانه ندارد» (الکسیویچ، ۱۳۹۵)؛ رویکرد «سیاسی – انتقادی» (درودیان، ۱۳۹۵) به‌عنوان لنز نظری این پژوهش انتخاب شده است تا بتوان به کمک آنها چگونگی معنابخشی زنان به زندگی حین جنگ و پس از آن را فهم کرد.

«باید به‌طور جدی تفکیک کنیم بین نگاهی که خودِ واقعه را می‌کاود و نگاهی که به پس از واقعه نظر دارد یا بعد از اتمام وقوع یک واقعه به واقعه نگاه می‌کند» (جمشیدی، ۱۳۹۴: ۸۴). به تعبیر دیگر، لنز نظری این مطالعه تبعات جنگ را در بین زنان در بطن زندگی روزمره آنها و در پیوستگی با فرهنگ و هویت جنسیتی مردم‌گرد جست‌وجو می‌کند؛ تجربه جنسیتی زنانه‌ای که چهار زمان را نشانه گرفته است: قبل از جنگ، در حین شروع فاجعه شیمیایی شدن، در زمان درمان آسیب‌های ناشی از شیمیایی شدن و در زمان پایان جنگ تا دریابد در طول این زمان، عواطف و احساسات زنانگی، در باب این واقعه چگونه شکل گرفته و تجارب شخصی و پنهان زنانه چگونه در ساختار اجتماعی و فرهنگی رسمی، با معیاری مردانه روایت می‌شوند. با توجه به چارچوب مفهومی مورد نظر می‌توان سؤالات دقیق‌تر مطالعه را به این‌صورت طرح کرد:

- ۱- تجربه‌ی زیسته زنان جانباز سردشتی از جنگ و شیمیایی شدن‌شان چیست؟
- ۲- این تجربه به زندگی پس از جنگ زنان جانباز سردشتی چه معنایی داده است؟
- ۳- زنان جانباز چگونه داستان زندگی خود را نقل می‌کنند؟ این داستان در قالب چه اطلاعاتی پیرامون کنشگران، رخداد، زمان و مکان واقعه است؟

روش تحقیق

با توجه به اهداف پژوهش حاضر، این مطالعه از نوع کیفی و به روش تحلیل روایت صورت گرفته است.

مشارکت‌کنندگان پژوهش حاضر کلیه‌ی زنان جانباز شهر سردشت هستند که از ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۹۷ در این شهر سکونت داشته‌اند. شیوه نمونه‌گیری مطالعه، هدفمند بوده و عملیات نمونه‌گیری تا حد اشباع نظری، یعنی تا جایی که در جریان مصاحبه هیچ اطلاعات جدیدی به دست نیامد، ادامه پیدا کرد. در نهایت ۱۵ نفر مصاحبه شدند.

با توجه به بهره‌مندی از تکنیک مصاحبه برای گردآوری داده‌ها، در اینجا بیشتر از تکنیک مصاحبه روایی (فلیک، ۱۳۸۷) یا مصاحبه روایتی (حریری، ۱۳۸۵) استفاده شد. این پژوهش در سه سطح به تحلیل داده‌ها می‌پردازد: مرحله اول، توصیف داده‌ها: مرحله سوم، تفسیر داده‌ها: این مرحله پایانی است که به دنبال معنا دادن به یافته‌ها و انتزاعی نمودن آنها است. در واقع در این مرحله سعی می‌شود الگوها و معانی حاصل از داستان‌ها تفسیر شود.

این مطالعه برای تأمین اعتبار از شیوه‌های اعتبار انتقال‌پذیری، قابلیت اعتماد و قابلیت تأیید بهره برده است. به منظور رعایت اعتبار پژوهش، تمامی مشارکت‌کنندگان از جانبازان شیمیایی و مصدومان جنگ بوده‌اند

جدول شماره ۱: کد، نام (مستعار، وضعیت تأهل در زمان بمباران و نحوه شیمیایی شدن مصاحبه‌شوندگان)

کد	نام	وضعیت تأهل	وضعیت	کد	نام	وضعیت تأهل	وضعیت
۱	پیروزه	مجرد	پرستار بیمارستان	۹	نازدار	بیوه	خانه‌دار
۲	رقیه	بیوه	خانه‌دار	۱۰	کلثوم	مجرد	محصل
۳	ستاره	متأهل	خانه‌دار	۱۱	شبنم	مجرد	محصل
۴	شمیل	متأهل	پرستار بیمارستان	۱۲	زبیده	متأهل	خانه‌دار
۵	لیلا	مجرد (نامزد)	مددکار بنیاد شهید	۱۳	صبری	مجرد	محصل
۶	قمری	بیوه	خانه‌دار	۱۴	زیبا	مجرد (نامزد)	خانه‌دار
۷	فاطمه	متأهل	خانه‌دار	۱۵	مژده	مجرد	خانه‌دار
۸	آلتون	متأهل	خانه‌دار	-	-	-	-

یافته‌های پژوهش

روایت تجربیات زنان جانباز شیمیایی شده سردشتی در قالب سه موقعیت (پرده) بازنمایی شد: در موقعیت اول با عنوان «زنان در حاشیه جنگ»، زنان مورد مطالعه، در شهری مرزی با ترس و امید زندگی می‌کردند. در موقعیت دوم با عنوان «زنان شیمیایی در میدان جنگ» زنان سردشتی در پی بمباران شیمیایی، ناخواسته درگیر جنگ شدند. موقعیت سوم با عنوان «چهره‌ی زنانه جنگ»، ناظر بر روایت زنان سردشتی از تجربه‌ی شیمیایی شدن است که این روایت‌ها در پی پایان جنگ و فاصله‌گرفتن از حادثه‌ی بمباران شیمیایی تولید می‌شوند.

جدول شماره‌ی ۲: روایت موقعیت، مضامین اصلی و فرعی زنان از شیمیایی شدن

موقعیت اول، پیش از فاجعه: زنان در حاشیه جنگ	موقعیت دوم، ایستادن در اوج فاجعه: زنان شیمیایی در میدان جنگ	موقعیت سوم، ماندن در فاجعه: چهره‌ی زنانه جنگ
استمرار زندگی در شهر مرزی	فاجعه شیمیایی شدن سردشت	بازگشت به خانه
امن‌انگاشتن زنان در سپهر خصوصی	استیصال زنانه	سرایت آشفتنگی به خانواده
زندگی با ترس و امید	درماندگی برای درمان	مصدومیت و حقوق از دست‌رفته
دلهره‌ی مادرانه از جنگ	آوارگی، طرد و کتمان مصدومیت	در انتظار مرگ

موقعیت اول) پیش از فاجعه: زنان در حاشیه جنگ

از تعداد پانزده زن مصاحبه‌شونده، دوازده زن خانه‌دار بودند که در محیط خانه فعالیت می‌کردند. در اینجا محیط خانگی، اعم از خانه خویش و خانه‌ی اقوام و همسایه‌هاست. این زنان در سپهر خصوصی منزل با احساس مسؤولیت در قبال همسر و فرزندان در شهری مرزی با ترس و امید زندگی روزمره خود را می‌گذرانند. وضعیت این زنان قبل از شروع فاجعه شیمیایی شدن در قالب مضامین اصلی و فرعی در زیر آمده است:

جدول شماره‌ی ۳: مضامین اصلی و فرعی روایت زنان پیش از فاجعه

مضمون فرعی	مضامین اصلی	موقعیت زنان
زندگی روزمره پیش از بمباران / زیست روزمره در سردشت / عادی بودن بمباران‌های غیرشیمیایی / عدم درگیری زنان در جنگ	استمرار زندگی در شهر مرزی	زنان در حاشیه جنگ
پرداختن به امور منزل / امن‌انگاشتن خانه برای زنان / فرهنگ مردسالار / خانه‌داری / سیطره‌ی سنت / عدم آگاهی به بمباران شیمیایی	امن‌انگاشتن زنان در سپهر خصوصی خانه	
دلهره پایدار از اوضاع / امید به پایان جنگ / احساس تعلیق و بهت در قبال اوضاع / حس نزدیکی با مرگ / کنارآمدن با وحشت جنگ	زندگی در ترس و امید	
احساس‌گرایی مادرانه / مسؤولیت مادرانه در قبال سلامت فرزندان / حفظ کودکان از خطرات بمباران	دلهره مادرانه از جنگ	

استمرار زندگی در شهر مرزی

در نگاه زنان شهر سردشتی، بمباران مناطقی از شهر اعم از بازارها و محله‌ها، که برای شهرهای مرزی ایران گاه‌وبیگاه اتفاق می‌افتاد، عادی تصور می‌شد، خصوصاً در یکی دو سال پایانی جنگ که رژیم بعث قصد فشار روزافزون به ایران به منظور پذیرش آتش‌بس را داشت. از این جهت، جنگ هرچه به پایانش نزدیک‌تر می‌شد، آثار شوم‌تری

بر چهره‌ی این شهر و خاطرات تلخ‌تری در ذهن مردمان آن باقی می‌گذاشت. به این ترتیب، در بین مردم ساکن نواحی غربی ایران، نوعی آمادگی نسبی برای مقابله با بمباران‌های رژی‌م بعث وجود داشت؛ آن هم در حد رفتن به پناه‌گاه‌های خانگی یا همگانی که افراد به تجربه دریافته بودند به محض اعلام وضعیت قرمز به مناطق دور از تیررس حرکت کنند و پس از اعلام وضعیت سفید، به امور خود بپردازند یا در صورت انفجار، وقت خود را صرف کمک به مصدومین یا زیرآوارماندگان کنند.

بمباران و چیزی نزدیک به یک دهه جنگ و پیکار در منطقه سردشت، خلل چندانی در کار زنان ایجاد نکرد؛ گرچه فهم و درک زنان از جنگ و زیست آنها در این ساحت، غیر از فهم و درک و زیست مردان بود.

«ما زندگیمون رو می‌کردیم، وقتی حمله می‌شد می‌رفتیم توی زیرزمین بعد وقتی هواپیما می‌رفت هر کسی برمی‌گشت سر خونه زندگیش. اگر هم جایی زده می‌شد مردم و نیروهای نظامی برای کمک می‌رفتند. ولی زیاد هم نبود مثلاً ماهی یک بار چون سردشت شهر کوچیکی بود» (کد: ۴).

امن انگاشتن زنان در سپهر خصوصی خانه

جدای از زنان پرستار و شاغل در مراکز درمانی و اداری مختلف، اکثر مشارکت‌کنندگان در پژوهش، زندگی‌شان محدود به وظایف و روابط درون خانگی بوده است. درگیری در زیست‌روزمره و محدود بودن در حوزه‌ی خصوصی پیامدهای بسیاری برای این زنان داشته است، از جمله فقدان آمادگی برای برخورد با بحران ناشی از بمباران شیمیایی. هم‌چنین واکنش آنها پس از انفجار، با وجود تفاوت‌ها، دارای وجوه مشابه و مشترکی است نظیر دستپاچگی، سراسیمگی، فرار، نگرانی و تلاش برای مخفی کردن بچه‌ها و دیگر اعضای خانواده که از عمده‌ترین واکنش‌های زنان به بمباران محسوب می‌شود. بیگانگی زنان با فضای عمومی شهر و محدود شدنشان به حوزه‌ی خصوصی، با نوعی از ندیدن واقعه و در عین حال، تجربه‌ی شنیداری واقعه همراه بوده است. به این معنا که اکثر زنان سردشتی نه هواپیمایی دیده‌اند، نه آتش و انفجاری، بلکه شیمیایی شدن را با شنیدن صدای انفجار و سرو صدای اطرافیان و مشاهده‌ی دهشت آنها و احساس لرزش‌های متعاقب انفجار و استشمام هوای مسموم تجربه کرده‌اند. تجربه شنیداری زنان از بمباران شیمیایی، نوعی خاص از روایت این واقعه را از سوی آنها بازنمایی می‌کند که با روایت مردان متفاوت است.

من توی حیاط خانه در حال شستن ظروف بودم مریم (زن همسایه) هم کنارم بود. یادمه دقیق، تازه شروع کرده بودم به ظرف شستن که بعدش برم شام رو آماده کنم (کد: ۹).

زندگی در ترس و امید

اگرچه زنان سردشتی همانند برخی از زنان جنوب کشور تجربه روبه‌رو شدن با نیروهای عراقی و ترس از ورود آنها به سطح شهر را نداشته‌اند، و همچنان زندگی و ماندن در شهر را به آوارگی و زندگی در شهر غربت ترجیح داده‌اند؛ اما هر چند وقت یک بار با شنیدن صدای آژیرخطر و پشت سر آن، خرابی خانه‌ها و مرگ همشهری‌ها یا نزدیکان‌شان، ترس و وحشت فراوانی را تجربه کرده‌اند، چرا که احتمال می‌دادند خود یا عزیزانشان، قربانی بعدی بمباران باشند. در عین حال، امید و دلخوشی داشتند که جنگ بالاخره تمام می‌شود.

اینجا بمباران می‌شد. ولی خیلی وقت‌ها هواپیماها فقط رد می‌شدند و می‌رفتند شهرهای بزرگتر را می‌زدند. ولی این بار خیلی بمباران زیادی بود. من فکر می‌کردم صدجای شهر را زدند. شیشه‌های خونه‌ی ما شکسته بود و همه جا دود بود و جیغ و داد بود (کد: ۱۲).

در روایت بالا، صدای انفجار و شکستن شیشه‌ها آن قدر شدید و آثار پس از انفجار چنان عمیق بوده که راوی، گمان می‌برد به جای چهار نقطه از شهر صدها نقطه هدف حمله قرار گرفته است. او می‌گوید، تا ده بیست دقیقه پس از بمباران فکر می‌کردم هنوز شهر را می‌زنند.

دلهره‌ی مادرانه از جنگ

روحیه مادرانه زنان در قبال فرزندان‌شان و ارتباط صمیمی میان آنها، نگرانی‌های بیشتری را در زنان (در مقایسه با مردان) ایجاد می‌کرده است. حرکت ناخواسته‌ی زنان به سوی سرپناه‌ها، حرکتی ناشی از ترس از فروریختن سقف و تبدیل خانه به گور دسته جمعی و در عین حال امید به نجات بوده است. هم‌چنین به نظر می‌رسد، دوگانه زن/مرد و حوزه خصوصی/عمومی، در تشدید اضطراب زنان بسیار تأثیرگذار بوده است. به این معنا که دوگانه‌ی مذکور از یک‌سو زنان را به ساحت خصوصی و درون خانه و کودکان معطوف می‌کند و از سوی دیگر، به بیرون و ساحت عمومی و دیگر اعضای خانواده سوق می‌دهد و در نهایت، احساس هویت مادرانه را تبدیل به دلهره‌ی مادرانه می‌کند.

سال ۶۶ من شوهرم فوت شده بود و ۴ تا بچه داشتم وقتی بمباران شروع می‌شد همه‌ی فکر و ذکرم بچه‌هام بود خدا رو شکر یه زیرزمین بزرگ داشتیم که می‌تونستم بچه‌هامو ببرم اونجا تا چیزیشون نشه همیشه استرس بچه‌هامو داشتم و نگران بودم که بمباران بشه و بچه‌هام خونه نباشن برای همین اجازه نمی‌دادم از خونه دور بشن (کد: ۶). من که به شدت نگران بچه‌هام بودم و نمی‌توانستم مادر بزرگم را هم تنها بگذارم همان‌طور که دستش را گرفته بودم و دنبال خودم می‌کشاندمش بیرون، دیدم که بچه‌هام از خونه بیرون اومده بودن و سمت ما می‌آمدند نمی‌دونستم باید چیکار کنم (کد: ۳).

موقعیت دوم) ایستادن در اوج فاجعه: زنان شیمیایی در میدان جنگ

با شروع بمباران شیمیایی زنان سردشت ناخواسته به میدان جنگ وارد می‌شوند، مصدوم می‌شوند و درصدد پیگیری عوارض حاصل از شیمیایی شدن بر می‌آیند. در این باره ترس از سرایت مصدومیت و کتمان آن، داستان مشترکی است که از زبان همه‌ی آنها بیان شده است.

جدول شماره ۴: مضامین اصلی و فرعی روایت زنان در اوج فاجعه

موقعیت	مضمون اصلی	مضمون فرعی
زنان شیمیایی در میدان جنگ	فاجعه شیمیایی شدن سردشت	نشانه‌های فاجعه/ بهت و ناباوری/ دیدن فرشته‌ی مرگ/ نشانه‌های گاز خردل/ آسیب‌پذیری بیشتر زنان نسبت به مردان/ انحصار امکانات فرار در دست مردان/ شرم و حیای زنانه مانع اعلام مصدومیت
	استیصال زنانه	فرزند دوستی/ ایشارگری ناگزیر مادرانه/ عقلانیت مردانه در برابر احساس‌گرایی زنانه/ فدا کردن جان در راه نجات فرزندان/ خودجوشی آسیب‌زنده/ عواطف زنانه و منطق مردانه
	درماندگی برای درمان	اعزام قربانیان به شهرهای دیگر/ بیمارستان‌زدگی/ کمک‌های پراکنده‌ی مردمی/ عدم آمادگی در پرسنل بیمارستان/ حداقل امکانات/ تشدید آلودگی/ حجم بالای مصدومین/ کمبود پرسنل زن در بیمارستان/ عدم درک و همدلی کارکنان بیمارستان‌ها در شهرهای بزرگ
	آوارگی، طرد و کتمان مصدومیت	پس‌زندگی فضا/ احساس‌ و اماندگی/ انگ شیمیایی شدن/ خودطرشدگی/ داغ شیمیایی شدن/ حقارت در مصدومیت/ ترس از طرد شدن/ اولویت/ کتمان درد از سر فداکاری یا از خودگذشتگی

فاجعه شیمیایی شدن سردشت

بمباران شیمیایی سردشت تیر ماه سال ۱۳۶۶ در چهار نقطه پر ازدحام شهر صورت گرفت و ۱۱۰ شهید و ۸۰۰۰ زخمی برجای نهاد. بمب‌های فرودآمده بر سر ساکنان این شهر، چهار بمب ۲۵۰ کیلوگرمی حاوی گاز سولفور موسستارد بود (ملکاری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۰۸).

در این پژوهش، از واقعه‌ی مذکور به فاجعه یاد می‌شود؛ فاجعه‌ای عظیم که تمامی مردم شهر را به یکباره درگیر کرد، آن هم نه تنها برای چند لحظه، بلکه برای تمام طول عمرشان. معمولاً بدتر شدن هر وضعیتی را می‌توان «فاجعه یا بحران» نامید. حادثه یا فاجعه، مفهومی است که انباشته‌ای از تعاریف را با خود به همراه دارد. در واژه‌نامه دهخدا فاجعه به معنای بلا، سختی و مصیبت آمده است. افراد در برابر فاجعه بهت زده می‌شوند، به‌ویژه زمانی که ندانند دقیقاً در کجای حادثه قرار دارند و به چه سبب قربانی شده‌اند. زنان سردشت لحظه به لحظه وقوع فاجعه را به یاد دارند. به نظر بسیاری از آنها این فاجعه هرگز تمام نشده است؛ چندان‌که برای برخی از آنها بیان روز حادثه و محتوای واقعه در حین مصاحبه‌ی صورت‌گرفته، همچنان اضطراب‌آور و ترسناک بوده است. توی همین حیات خودمون تنور داشتیم، خوب یادمه گوشواره‌هامو درآورده بودم و گوشه‌ای گذاشته بودم که نیافتد داخل تنور، ... آمنه خانم با تردید و ترس طلاهارو کند و گفت: نکنه هواپیما بیاد و اینجارو بزنه اون موقع خوب نیست من اینارو داشته باشم و خدا شاهده هنوز حرفش کامل نشده بود که صدای هواپیما و آژیر همزمان با هم آمدند (کد: ۸).

ذکر جزئیات آن روز و برخی بزرگنمایی‌ها و افسون‌دهی به وقایع به کمک نشانه‌های غیرطبیعی مانند ریختن برگ‌ها، دیدن فرشته‌ی مرگ و خواب‌های پیش از واقعه، در اغلب روایات زنان از این واقعه، کاملاً مشهود است. به نظر می‌رسد، آنها از چنین شیوه‌هایی برای هضم فاجعه و درک‌پذیرکردن ابعاد و عمق آن استفاده می‌کنند. توصیف دقیق لحظه وقوع فاجعه از سوی زنان، بخشی از فقدان قدرت تحلیل آنها از واقعه‌ای است که بر سرشان آمده است؛ زنان جانباز، درحالی‌که تا پیش از روز بمباران به زندگی روزمره‌ی خود مشغول بودند و کودکانشان را سرپرستی می‌کردند، پس از آن، با ترس و واهمه‌ی تکرار فاجعه، ترس از بی‌سرپناهی و آوارگی دوباره و همزیستی با دردها و زخم‌ها و آسیب‌های جسمی شدید، جنازه‌ها، کودکان زخمی، سوخته و بدبو و بیم مرگ کودکانشان روزگار می‌گذرانیدند و بیمی مضاعفی را تجربه

می کردند که از تحمل آنها خارج بوده و فقط موجب بهت و ترسشان می شده است. به همین سبب جمله‌ی مشترک از سوی همه‌ی آنها در نهایت این بوده که نمی دانستند چه شده و چه بر سرشان آمده است.

بوی خیلی بدی می‌آمد و همه مردد بودن چیکار کنن. معمولاً وقتی یه جایی بمباران می‌شد به سختی می‌شد شناختش و اثری ازش نمی‌موند؛ ... اون گرد هم تا به حال ندیده بودم انگار یه کیسه آرد رو با خاک مخلوط کرده باشن و پخشش کنن نفس که میکشیدی مزه‌ی دهنتم تلخ میشد (کد: ۱۱).

صدای آژیر خطر و صدای هواپیمارو شنیدم، جای خودم خشکم زد. من که تا اون موقع هم نمی‌دونستم چی شده وهاج وواج سر جای خودم مونده بودم، بعد که بهم گفتن به خاطر گاز شیمیایی ترسیدم بچه‌ها چیزیشون بشه. نمی‌دونستم شیمیایی چیه اما اون بچه‌رو دیدم خیلی نگران شدم. نه شوهری بود نه کس و کاری فقط خودم بودم و خودم، مادر شوهرم گریه می‌کرد و میزد تو سر خودش و دختراشم فقط گریه زاری می‌کردن، و همه سست شده بودن. و انگار اصلاً نمی‌دیدن که بچه داره می‌میره. پسر بچه‌رو بغل کردم و دویدم سمت بیمارستان، رسیدم دم خونوی سیده زبیده دم خونشون یه درخت توت بود آن قدر عجیب بود که با این که بادی نمی‌آمد اما برگ‌های درخت داشت میریخت (کد: ۹).

استیصال زنانه

زنان به چند دلیل در حادثه‌ی بمباران شیمیایی سردشت مستأصل‌تر از مردان‌اند؛ یکی، بی‌خبری از عمق فاجعه است. آنها اغلب بدون هیچ‌گونه شناختی از بمباران شیمیایی و چگونگی عملکرد و تأثیرگذاری آن، معمولاً بعد از حمله‌ی شیمیایی، به سوی محل بمباران حرکت می‌کنند. البته بسیاری از قربانیان مرد نیز به این موضوع آگاهی نداشته‌اند. ولی آنها به دلیل حضور در فضای عمومی و اخباری که پس از بمباران در این فضا پخش می‌شد، به سرعت محل حادثه را ترک می‌کردند؛ درحالی‌که زنان در جست‌وجوی مردان و بستگان و اقوام به محل فاجعه حرکت می‌کردند و به این ترتیب ناخواسته به عمق حادثه نزدیک و به مواد شیمیایی آلوده می‌شدند. آنها نمی‌دانستند در بمباران شیمیایی هرگز وضعیت آرام نمی‌شود و اساساً فاجعه دقیقاً در نقطه‌ای آغاز می‌شود که انفجار به پایان رسیده و گازهای سمی در فضا پخش و پراکنده شده‌اند. نگران شوهرم بودم و فقط دعا می‌کردم جایی که او کار می‌کند را نزده باشن، خیابان

را کمی پایین رفتم و سرچهار راه (خان) که رسیدم از یه مرد پرسیدم کجا رو زدن؟ مرد غریبه بهم گفت برگرد خواهرم چرا داری این سمتی میری مگه نمی‌بسی شیمیایی زدن وسط شهر و خون‌های نریمانی رو زدن نباید این سمتی بری، بی‌توجه به حرفش به راهم ادامه دادم (کد: ۳).

یکی از همسایه‌ها مون رو دیدم که داشت می‌آومد سمتم جلوی دهانش را گرفته بود، ازم خواست برگردم و گفت خطرناکه نباید جلو بری بهش گفتم پس رحیم چی اون که جلوتر کار می‌کنه، گفت که نه جلوتر کسی نیست شوهرتم من صبح دیدمش مدرسه‌ی شهید محمدی کار داشتن اونجاس تا الانم مطمئن باش برگشته خونه برو اونم نگران نکن اصلاً چرا بچه‌هاتو تنها گذاشتی؟ (کد: ۸).

دوم، انحصار استفاده از وسایل نقلیه به مردان و وجود داشتن امکان رانندگی کردن برای آنها به‌علاوه‌ی قدرت بدنی بالاتر که موقعیت مقاومت کردن یا گریختن از محل را به نفع مردان فراهم می‌آورد؛ درحالی‌که زنان امکان فرار به‌صورت فردی را نداشتند.

سوم این‌که، در زمان وقوع حادثه، امکانات پزشکی چندانی برای مردم سردشت فراهم نبود، معدودی آمبولانس در برابر خیل چندهزار نفری مصدومین عملاً راه به جایی نمی‌برد و شهر فاقد هرگونه آمادگی در برابر بمباران شیمیایی بود. در نتیجه، زنان مصدوم شیمیایی در درون شهر بدون هیچ امکاناتی سرگردان می‌ماندند و در جست‌وجوی همسران و فرزندان، از این سو به آن سو می‌رفتند. اغلب آنها به شکل اتفاقی پیدا می‌شدند یا کسی را پیدا می‌کردند تا آنها را از آلودگی شهر نجات دهد و زمینه را برای مراقبت شان فراهم آورد؛ درحالی‌که مردان از وضعیت بهتری برخوردار بودند. اولویت انتقال به شهرهای بزرگتر برای درمان، از آن مردان بود و آنها به دلیل همین انتقال سریع، در شرایط بهتری به‌لحاظ درمانی قرار داشتند.

توی آمبولانس ۵-۶ تا مصدوم بود و جلو کنار راننده هم باز مصدوم گذاشته بودن واقعیت این بود که نه امکانات و داروی آنچنانی داشتیم و نه آموزشی دیده بودیم حتی کپسول اکسیژن هم نداشتیم فقط پماد سوختگی و قطره‌ی شست‌وشوی چشمی که اونام برامون فرستاده شدن (کد: ۱۲).

آن وقت‌ها ماشین فقط تویوتا وانتی بود و هر تویوتایی رو که می‌دیدیم پر بود تقریباً از شهر بیرون رفته بودیم که یه ماشین واسمون نگه داشت دوست شوهرم بود. و مارو می‌شناخت، زن حامله و چهار تا بچه‌رو سوار کرد و شوهرم هم فقط یکی از پاهایش را روی لبه‌ی ماشین گذاشته بود و آویزان ماشین شده بود (کد: ۱۴).

مهم‌تر از سه دلیل بالا، زنان به عللی مانند شرم و حیا مصدومیت خود را اعلام نمی‌کردند. اغلب آنها تا آخرین لحظه، در برابر نموده‌های آلودگی و مصدومیت مقاومت می‌کرده‌اند.

جرأت نداشتیم بگوییم حال خوب نیست، اگر می‌گفتم اوادم دنبالت مطمئن بودم که دعوایم می‌کرد از خارش و سوزش گردن و شانه‌ام و خشکی گلویم چیزی نگفتم اما چشمانم را نمی‌توانستم پنهان کنم جرأت نکردم بگویم من هم شیمیایی شدم و حال خوب نیست، چون می‌دیدم و می‌شنیدم که اگر کسی حالش خوب نبود و آثار گاز خردل رو بدنش بود همه ازش دوری می‌کردن، می‌گفتم خدا رو شکر که من صورتم تاول نزده بود و بین دو کتف و شانه‌ام مشخص نیست (کد: ۲).

بنا به این چهار دلیل، زنان عمده قربانیان بی‌چون و چرای بمباران شیمیایی جنگ در سردشت و حتی حوادث طبیعی دیگری مانند سیل و زلزله محسوب می‌شوند.

درماندگی برای درمان

مواجهه بیماران با بیمارستان از عمده‌ترین و دراماتیک‌ترین قسمت‌های روایت زنان سردشتی است که در اظهارات همه‌ی آنها مشترک است؛ چه آنهایی که خودشان پرستار بوده‌اند، چه زنان خانه‌دار. زنان مصدوم شیمیایی پس از آلودگی، مقاومت زیادی در برابر بستری شدن در بیمارستان و دور شدن از خانواده‌هایشان از خود نشان می‌داده‌اند. این مقاومت خصوصاً زمانی افزایش پیدا می‌کرده که حضور در بیمارستان به معنای گندن از شهر و خانواده و خانه‌ی خودشان و رفتن به شهری دیگر بوده است. ضمن این‌که فقدان امکانات مناسب، منجر به این مسأله نیز می‌شد که بیماران به شهرهای دیگر اعزام شوند.

دقیقاً یادم نیست چند نفر بودیم ما توی یه مینی‌بوس بودیم که صندلی‌هاش رو درآورده بودن. ساعت سه چهار صبح حرکت کردیم. ساعت ده دوازده رسیدیم تبریز. دو تا از مریضا هم توی مینی‌بوس شهید شده بودند (کد: ۱۱).

به من گفتند که می‌خوان اعزامت کنن تهران و از اونجا هم هلند، بهش گفتم نمی‌رم من که حال خوب است چیزیم نیست برمی‌گردیم سردشت چطوری بچه‌هامو تنها بذارم انگار رحیم هم دلش نمی‌خواست اعزام بشم، همه‌اش می‌گفت نباید می‌رفتم (کد: ۸). مسافران مصدوم شیمیایی در آغاز به شکل دسته‌جمعی به شهرهای مختلف و از سر ناچاری و ضرورت عمدتاً به شهر تبریز اعزام می‌شوند. زمانی که بیماران به شهر تبریز

می‌رسند، فرایند جداسازی آنها از یکدیگر و از خانواده‌هایشان آغاز می‌شود. شتاب در تفکیک، مصدومان را از حیث روانی به شدت تحت فشار قرار می‌دهد و به نحوی از آنجا آنان را از هم گسیخته می‌کند. مادران از فرزندان و برادران و دیگر اعضای خانواده جدا می‌شوند، درحالی‌که همگی بابت حفظ و نگهداری از جان و جسم یکدیگر، بیم دارند. گرچه برخورد و فرایند درمان در شهرهای تبریز و تهران حرفه‌ای‌تر و کامل‌تر می‌شود، اما ادامه‌ی بی‌خبری از فرزندان و اعضای خانواده به شدت بیماران را عاصی و پریشان می‌کند. مسأله‌ی مهمی که به نظر می‌رسد در فرایند درمان این زنان فراموش شده باشد، عدم آشنایی آنها با زبان فارسی و ترکی است که عملاً امکان ارتباط متقابل بین این بیماران و کارکنان بیمارستان اعم از پرستار، دکتر و... را از بین می‌برد و جانبازان زن، ناچار بودند فقط از طریق دیگر جانبازان تحت مداوا که آنان نیز وضعیتی رنجور، بیمار و مضطرب داشتند، از حال اعضای خانواده‌شان با خبر شوند.

تو تهران سه تا از بچه‌ها همراه بودم، دو تا از پسران و یه دخترم، ولی متأسفانه دو تا دختر دیگه (آرزو و شادی) همراه نبودن و فکر می‌کردم شاید بخش دیگه‌ی اونارو بستری کرده باشن و بیشتر از بقیه به اون دو تا فکر می‌کردم، یعنی حالشان چطور بود (کد: ۳).

برخی از جانبازان زن روایت می‌کنند که خانواده‌ی ما، گمان می‌بردند که ما شهید شده‌ایم و ما نیز در بیمارستان همین حس را درباره دیگر اعضای خانواده‌هایمان داشتیم. پدیده‌ی مرگ‌وارگی یعنی انتظار برای مردن یا، انتظار برای شنیدن خبر مرگ اعضای خانواده و دوستان، نتیجه فرایند تفکیک و جداسازی بی‌محاسبه بیماران از خانواده‌هایشان و نتیجه رسیدگی به بیماران جانبازی بوده که در آن برهه‌ی زمانی پیش از دارو و پماد به آرامش نیاز داشته‌اند. سرانجام بیماران با تلاش خانواده‌هایشان از وضعیت تعلیق یا سردرگمی‌های پدید می‌کردند.

نامزد و پدرم اولش میان مهاباد، بعد برمی‌گردن. یکی دو روز مناطق اطراف رو می‌گردن. بعد میگن بردنشون تبریز. نامزد تبریز میاد میگن اینجا نیست باید تهران باشه. بنده خدا تمام بیمارستان‌های تبریز و تهران رو گشته بود خودش می‌گفت دو هفته طول کشید تا پیدات کردم (کد: ۵).

روزی که مارو پیدا کرد و اومد بالا سرم رو هیچ وقت فراموش نمی‌کنم، هم من و هم مصطفی هر دو فقط گریه می‌کردیم. هیچ کدامان نمی‌توانستیم چیزی بگوییم و یه لحظه منو بغل می‌کرد و گریه می‌کرد و لحظه‌ی بعد سراغ بچه‌ها می‌رفت و آنها را

بغل می‌کرد و بو می‌کشید. میان گریه‌هایش به سختی گفت که آرزو و شادی را پیدا کردم، انگار دنیارو بهم داده بودن فقط خدارو شکر می‌کردم، روزای خیلی سختی بود دل دل می‌کردم دو تا دخترم و پدرم رو ببینم تقریباً ۱۰ روز اونجا بودیم، دلم می‌خواست زودتر از آنجا بروم (کد: ۱۲).

آوارگی و طردشدگی

مردم سردشت چه آنهایی که عزیزان‌شان در بیمارستان‌های شهرهای بزرگتر در حال معالجه بوده و چه آنان که توانسته‌اند قبل از حاد شدن وضعیت، شهر را ترک کرده و به روستاها و شهرهای اطراف پناه ببرند به نوعی آوارگی و از جاکندگی را تجربه می‌کنند. زندگی در شهرهای دورتر همانند تبریز و تهران، و... تفاوت زبانی از یک‌سو و از سوی دیگر مصدومیت آشکار بر صورت و سیما موجب می‌شد که ساکنان این شهرها آوارگان شیمیایی را به مثابه تهدیدی برای امنیت خود و فرزندان‌شان به حساب آوردند، حتی در روستاهای سردشت و شهرهایی چون مهاباد، بانه و... که به‌صورت کامل گردنشین بوده و فرهنگ و زبانی مشترک با مردم سردشت داشتند، مشاهده می‌شود آنان نیز همانند شهرهای دورتر نگاهی طردکننده به آوارگان دارند، و حتی خویشاوندان و خانواده سردشتی‌هایی که در شهرهای اطراف ساکن بودند نیز در اکثر روایات رفتاری سرد و پس‌زننده از خود بروز می‌دهند. در توضیح این امر می‌توان آثار شیمیایی شدن و عدم شناخت مردم از این امر را دلیل اصلی این‌گونه برخوردها تلقی کرد؛ چرا که مشاهده‌ی وضعیت آوارگان و ترس از ابتلا و سرایت مصدومیت از آوارگان سردشتی به دیگر مردمان، منجر به دوری‌گزینی و قطع رابطه با آوارگان و به‌خصوص مصدومین می‌شد. بعضی وقتا بچه‌های روستا بچه هامونو می‌زدن اونا زبر و زرنگ بودن و از چیزی نمی‌ترسیدن اما بچه‌های ما شهری بودن و ترسو و چون ما هم یه جورایی سربر اونا بودیم و بهمون پناه داده بودن نمی‌تونستیم چیزی بگیم و اعتراض کنیم (کد: ۷).

موقعیت سوم) ماندن در فاجعه: چهره‌ی زنانه جنگ

در بین زنان مورد مطالعه، گرچه به پایان روایت آنها از بیان فاجعه شیمیایی شدن نزدیک می‌شویم؛ ولی پایان برخورد بمب شیمیایی به شهر، آغاز مصدومیت شیمیایی شدن زنان و تبعات و پیامدهای مختلف جنگ است. در واقع این مرحله، بیانگر چهره‌ی واقعی جنگ در بین زنان این مرز و بوم است که نشان می‌دهد؛ تبعات زیستی، فرهنگی

و اجتماعی جنگ برای زنان متفاوت از مردان است؛ نوعی فرهنگ جنسیتی که در هر حادثه‌ای می‌توان باورها و کنش‌های متفاوتی را در این باره مشاهده کرد. مصدومیت، درد، داغ، سوگ و ناامیدی از امید به بهبود و سلامتی در بین زنان شیمیایی سردشتی به گونه‌ایست که این زنان با صدمات جسمانی شیمیایی شدن دست و پنجه نرم می‌کنند و در انتظار مرگ هستند.

جدول شماره‌ی ۵: مضامین اصلی و فرعی روایت زنان در ماندن فاجعه

موقعیت	مضمون اصلی	مضمون فرعی
پهروی زنانه مرگ	بازگشت به خانه	روبه‌رو شدن با خانه‌های خراب شده/ بازگشت همراه با شک و تردید/ اجبار به بازگشت به دلیل پس‌زندگی فضای غریبه/ احساس نیاز به سرپناه دایمی
	سرایت آشننگی به خانواده	فروکاست نقش‌های زنانه/ عدم توانایی ایفای نقش‌های مورد انتظار/ زمین‌گیر بودن/ عدم همدردی/ ترس از طرد شدن و پس‌زدگی/ دل‌سردی از زندگی با زن جانباز/ جدایی و پایان زندگی زناشویی
	مصدومیت و حقوق از دست رفته	بافت سستی و سیطره‌ی مردان/ نادیده انگاشتن زنان/ شرم زنانه مانع بازگو کردن مصدومیت و نیازهای زنان/ کنترل امور جانبازان در دست هیئت‌هایی مردانه/ تأخیر در اعطای حقوق جانبازان
	در انتظار مرگ	ناامیدی از درمان/ انزوا و خانه‌نشینی/ انگاشتن مرگ به‌عنوان راه نجات/ احساس بی‌پایان بودن دردها/ حسرت یک لحظه زندگی

بازگشت به خانه

بعد از مدتی آوارگی و دوری از زندگی گذشته، واکنش‌های گوناگونی از سمت آوارگان نسبت به این امر صورت می‌گیرد، عده‌ای راه فرار از این مخمصه را بازگشت به موطن و شهر خود می‌دانند؛ زنان سردشتی معمولاً جزو این دسته هستند؛ چراکه هویت آنان با هستی خانه گره خورده است. بازگشت به خانه در درجه‌ی اول، با نوستالژی دردها و عزیزان از دست رفته و در درجه دوم با بیم دوباره بمباران شدن همراه است. آخرای سال ۶۶ بود و ۷-۸ ماه بیشتر از بمباران گذشته بود اما کم‌کم اوضاع داشت به حالت عادی برمی‌گشت همان موقع ما عروسی کردیم و با کمترین امکانات رفتیم سر خانه و زندگیمان (کد: ۵).

برخی از آنها پس از بازگشت ازدواج کرده و برخی دیگر، با تولد بچه، از حیث

نمادین بازگشت به روال عادی را برای خود تثبیت می‌کنند. اما وقوع حادثه، خانه را از حیث معناشناسی برای آنها چیزی غیر از خانه در شکل سابق کرده است. با وجود حفظ حیثیت کالبدی، فضای خانه به چیزی دیگری ارجاع می‌دهد؛ چرا که بمباران شیمیایی، زخم‌ها، تاول‌ها، فرار و مرگ بستگان، اکنون بخشی از خاطرات همان خانه است.

من احساس خوبی به سردشت نداشتم. برادرم رو از دست داده بودم. می‌ترسیدم، همین‌که به شهر رسیدیم زدم زیر گریه. توی خیابون‌ها جنازه‌ی مردم رو دیده بودم. همه فکر می‌کردن که باز هم بمباران می‌شیم (کد: ۲).

در این زمان، احساس طردشدگی، جای گم‌شدگی در بیمارستان را گرفته بود. شاید البته، این دو احساس مکمل یکدیگر باشند، تا انسان را به حد بالای احساس از خودبیگانگی برسانند. نوستالژی زنان برای بازگشت به خانه، پس از بازگشت به سردشت تبدیل به سراب می‌شود. به همین علت چند نفر از آنها که تاب انگ‌خوردگی و طردشدگی را ندارند از سردشت به دیگر شهرستان‌ها من جمله مهاباد و ارومیه کوچ می‌کنند. چنین می‌توان گفت که برخی از خانواده‌های شیمیایی که تاب مقاومت در برابر فضای پس از بمباران شیمیایی شهر سردشت را نداشتند گم شده گی را به طردشدگی ترجیح دادند.

کاملاً واضح بود که مردم سمت ما نمان. البته مردم می‌ترسیدن. زخمی‌ها رو دیده بودن. زخمای ما رو دیده بودن. یه جور شده بود که حتی خانواده‌های شیمیایی هم با هم ارتباط نداشتن. فکر می‌کردن از هم مرضی می‌گیرن (کد: ۱۳).

سرایت آشنگی به درون خانواده

نقش‌ها و مسؤولیت‌ها بخش مهمی از ساختار خانواده را تشکیل می‌دهند؛ نقش‌های مادری، همسری و زن بودن پایه‌های سه‌گانه‌ی هویت زنان را شکل می‌دهند؛ اما عدم توانایی جسمی و نبود سلامت روان بر اثر استنشاق گاز اعصاب در بین زنان شیمیایی شده، موجب اختلال در نقش‌های محول شده به زنان در فرهنگ با کلیشه‌های جنسیتی و در پی آن فروکاست نقش‌های زنانه شده است؛ و همین امر موجب بروز اختلال و ناکارآمدی نقش‌ها در نظام خانواده می‌شود و سایر اعضای خانواده متأثر از این کج کارکردی و فقدان، شرایط سخت و دشواری را تجربه می‌کنند، در برخی موارد این شرایط رضایت از روابط زناشویی را تحت تأثیر قرار داده و گاهی اوقات باعث جدایی و از هم پاشیدگی زندگی مشترک می‌شود.

ناصر شوهرم خیلی بهم ریخته بود و می‌دونستم به خاطر مرضی منه، تحمل کردم

و سعی کردم دوباره باردار شم، اما باز هم نتونستم بچه‌رو نگه دارم و هر دکتري هم که می‌رفتم تا می‌دونستن جانباز شیمیایی هستم می‌گفتن نباید حامله بشی و اگه بچه‌دار هم بشی این دفعه بچه‌ات ناقص می‌شه، شوهرم با فهمیدن اوضاع من اخلاقمش خیلی بد شده بود و مدام بهانه می‌گرفت ... تا این‌که سال ۸۱ از هم جدا شدیم (کد: ۱۴).

تنگی نفسم شروع می‌شد و نمی‌تونستم به کارهام رسیدگی کنم و یه پام خونه و پای به یک پایم بیمارستان بود، شوهرم بعضی اوقات اعتراض می‌کرد و می‌دانستم از شرایط پیش آمده راضی نیست، اما کاری از دستم بر نمی‌آمد، کم‌کم اختلافات مون بیشتر شد و تحمل اون شرایط برام سخت بود، برگشتم خونه‌ی پدرم و همون سال متأسفانه مادرمو از دست دادم، مدتی که قهر بودم شوهرم و خانواده‌ش اصلاً سراغم را نگرفتند، سال ۸۹ طلاق گرفتم و اجازه دادن پسر من پیش من باشه (کد: ۱۰).

در برخی دیگر از خانواده‌ها، افراد دیگر خانواده با برعهده گرفتن و ایفای پاره‌ای از وظایف نقش مادری در بهبود شرایط پیش آمده خرسند بود و به نوعی همبستگی و تلاش خانواده را در جهت حفظ و بقا ستود، اما همین امر مشکلات و پیامدهای خاصی را به دنبال دارد که از جمله‌ی آن می‌توان به تداخل نقش اشاره کرد، افراد دیگر خانواده که سعی در بهبود شرایط پیش آمده دارند، خود در مرحله‌ی اول نقش‌ها و کارکردهایی را برعهده دارند که ممکن است نتوانند آنها را به درستی انجام دهند.

همه‌ی بچه‌هام خوب بودن. همشون یکی از یکی بهتر، اما راست گفتن که بچه‌ی اول عصای دست پدر و مادر است، الان هر موقع می‌بینم دوستاش همه ازدواج کردن و سرخونه زندگی خودشون، خجالت می‌کشم ازش، به خاطر من خودشو فدا کرده... بیشتر کارامو دختر کوچکم انجام میده، کارای خونه هم رو دوش همونه خیلی زحمت کشه اما خیلیم با هم دعوا مون می‌شه، از همه کوچیکتره و آخرین بچه بود (کد: ۸).

حس ناکامی در آنها زمانی مضاعف می‌شود که نه تنها در دستیابی به وضعیت سابق شان ناکام می‌مانند که در زیست روزمره و فائق آمدن به وظایف شخصی‌شان نیز ناتوانند. مادران جانباز این وضعیت را با عباراتی مانند احساس شرمندگی، احساس سربار بودن، اضافی بودن، دست و پاگیر بودن و از این دست مفاهیم بیان می‌کنند.

مصدومیت و حقوق از دست رفته

مسأله‌ی مهم دیگر، درگیری دائمی جانبازان زن با عوارض بمباران شیمیایی است.

برخلاف اغلب جراحات جنگی که با عمل جراحی برای نمونه ترکش از بدن خارج و عوارض به حداقل می‌رسد؛ در بمب‌های شیمیایی، فرد پس از بمباران تا ابد بیمار شیمیایی و نه مجروح جنگی خواهد ماند. ویژگی این عوارض عفونت کردن گاه و بی‌گاه و بعضاً چندماهه است که تحمل‌پذیری جانبازان را بسیار کم می‌کند. به عبارتی، آنها با زخم‌های دائمی زندگی می‌کنند که صرفاً در بازه‌هایی آرام می‌شوند. بنابراین فرسایندگی عوارض ناشی از بمباران شیمیایی، که بیمار را از سر ضرورت ساکن در بیمارستان و فضاهاى ایزوله می‌کند، مصدومیت شیمیایی شدن را نشان می‌دهد که به نوبه خود سبک زندگی بیمارستانی مبتنی بر یک نظم فوق‌العاده با زمان‌بندی و مراعات فراوان را تشخیص می‌بخشد.

بعد از این‌که از بیمارستان مرخص شدم، گفتند که باز هم باید بیایی اما فکر نمی‌کردم اینقدر اذیت بشم. من همون پاییز دو ماه توی بیمارستان بودم. چشم‌ام اذیت می‌شد. پوستم به شدت می‌خارید و قرمز می‌شد و حتی تاول می‌زد ولی ریه‌ام خیلی اذیته. هفتاد درصد ریه‌ام خراب شده. تا همین الان هم مرتب باید ریه‌ام رو شستشو بدم. (کد: ۱۰).

اگه برم جایی کسی عطر زده باشه سریع بالا میارم. واسه همین کمتر می‌رم توی مردم. دود سیگار و ماشین که به کنار اونا خیلی اذیت می‌کنه (کد: ۱۴). نکته‌ی دیگر این‌که به زنان جانباز در هنگام اعطای درصد جانبازی، معمولاً بنا به دلایلی، درصدهای پایین‌تری از مردان تعلق گرفته است؛ علت گزارش شده بیشتر این بود که هیأت پزشکی اعزامی عمدتاً متشکل از مردان بودند و در این وضعیت زنان کمتر بدن آسیب دیده خود را در معرض معاینات درمانی و تشخیصی قرار می‌دادند.

در انتظار مرگ

زندگی برای زنان جانباز سردشتی، تکرار فاجعه است. فاجعه‌ایی که برای آنها هرگز تمام نشده است. پس از گذشت زمان و با کمتر شدن مکانیسم‌های اجتماعی طردکننده این بار خود زنان به طور خودخواسته، زمینه‌های لازم را برای طرد شدنشان فراهم می‌آورند. به عبارتی آنها فرایند عدم مشارکت در جریان‌های زندگی را که پیش از این از سوی دیگران بر آنها تحمیل شده بود را در پیش گرفتند. تجربه‌ی طرد، و عدم این‌همانی نوستالژی خانه با آنچه که در واقعیت پس از فاجعه تجربه کردند در تشدید این وضعیت کاملاً مؤثر بود؛ چرا که زنان جانباز، با نوعی ناامیدی از بهبود شرایط خود

و درمان کامل شان مواجه‌اند، و درد و رنجی که گاز خردل با خود برایشان به ارمغان آورده است آنان را در هر صورت تا لحظه‌ی مرگ همراهی کرده و خود عامل مرگشان می‌شود. بنابراین آنان همچنان خود را گرفتار در آلام جنگ و دردهای ناتمام فاجعه می‌بینند. خیلی وقته تو حسرت اینم که بتونم خودم بلند شم و چایی درست کنم و یا این‌که یک دل سیر بخوابم. بعضی وقت‌ها حالم خیلی بد می‌شود و فقط از خدا می‌خواهم زودتر تمامش کند. بچه‌ها که اون اولاً این وضع را می‌دیدن گریه می‌کردن و از من می‌خواستن دیگه این حرفو نزنم؛ الان دیگه اونا هم عادت کردن. دخترم دلم نمی‌خواهد ناشکری کنم اما وقتی نتونی کارهای شخصیتو خودت انجام بدی و این همه آدمو اذیت کنی بودنت چه ارزشی داره، همیشه خدا رو شکر کردم به خاطر داشتن هم‌چین بچه‌هایی اما بخدا خیلی شرمنده‌شان هستم (کد: ۹).

نتیجه‌گیری

دوره‌ی هشت ساله‌ی جنگ عراق علیه ایران از یک‌سو، آکنده از ایستادگی‌ها، مقاومت‌ها و رشادت‌ها و از سوی دیگر، عرصه‌ی بروز فجایع است؛ آنچه بدیهی می‌نماید این است که روایت و خاطرات به جا مانده از جنگ، به علت تفاوت جایگاه و تنوع ذهن و زبان افراد درگیر در آن، لزوماً یکسانی نبوده و ضروری است تا از کنار هم گذاشتن قطعات متکثر، فراوان و گوناگون روایت‌های مردمان جنگ‌دیده، سود جست، در این پژوهش سعی شد تا با بازسرایی داستان ۱۵ نفر از زنان جانباز سردشتی، از واقعه‌ی جنگ تحمیلی و مصائب حاصل از آن، به فهم و معنایی جدید از روایت آثار جنگ برسیم. در این مطالعه، روایت داستان‌های زنان جانباز با مرور چند باره‌ی متن، مقایسه‌ی مستمر آنها و مفهوم‌پردازی واحدهای متفاوت، در نهایت منجر شد که تجربیات زنان جانباز شیمیایی شده سردشتی در قالب سه موقعیت آورده شود. نخست، پیش از فاجعه (زنان در حاشیه جنگ)، موقعیت دوم، ایستادن در اوج فاجعه (زنان شیمیایی در میدان جنگ)؛ موقعیت سوم، ماندن در فاجعه (چهره زنانه جنگ) که با مضامین اصلی و فرعی پیوسته روایتی مشترک را بیان می‌کردند؛ اما واقعیت این است که مقولات استخراج شده در موقعیت‌های سه‌گانه، به‌عنوان نقاط ثقل فاجعه در ارتباط با هم معنا پیدا می‌کنند. فرود بمب‌ها در عمق شهر سردشت از سال ۱۳۵۹ به‌صورت گاه بیگاه اتفاق می‌افتاده است و مردم شهر به‌ناچار آن را پذیرفته‌اند، مخصوصاً در سال‌های آخر جنگ مردم شاهد بمباران‌های بیشتری بودند؛ اما به هر صورت آنها همچنان به «استمرار زندگی روزمره» خود در شهری مرزی ادامه دادند.

اما با وقوع بمباران شیمیایی و تجربه‌ی آوارگی زنان دیگر در حاشیه‌ی جنگ نبوده و به نوعی «میدان جنگ» را با قرارگرفتن در اوج فاجعه‌ی بمب شیمیایی تجربه می‌کنند. در مرحله بعد از جنگ فضای ماتم ناشی از آوارگی نه تنها پایان نمی‌پذیرد بلکه به نوعی «آشفتگی» به تمامی افراد خانواده سرایت می‌کند. بسیاری از واکنش‌های زنان در هنگام جنگ ملهم از غریزه‌ی مادری‌شان بوده است، مطابق روایات‌شان دلهره و نگرانی آنان قبل از خودشان متوجه کودکان‌شان بوده است و بیشتر آنان اولویت را به کودکان‌شان می‌دهند و «دلهره‌ی مادرانه» همواره همراه آنان بوده و از آن یاد می‌کنند. با وقوع بمباران این دلهره و نگرانی در سطح بالاتری خود را نشان داده و موجب می‌شود زنان در حین این‌که خود نیازمند به کمک و درمان هستند در مقابل درمان خود سکوت کرده و پیگیر روند درمان کودکان و خانواده‌های‌شان باشند و به نوعی «ایثارگری مادرانه» را معنی و برساخت نمایند. اگرچه درد و رنج جسمی و روحی که جانبازان شیمیایی تحمل می‌کنند پایان‌ناپذیر می‌نماید و تلاش نهادهای دولتی در این راه بر این است تا تحمل این درد و رنج را آسانتر کند، اما فضای حاکم و انتظاراتی که از زنان می‌رود تحمل شرایط جانبازی را به مراتب دشوارتر از جانبازان مرد کرده است؛ چرا که آنان همچنان خود را گرفتار در جنگی همیشگی و ناتمام می‌بینند، تا زمانی که مرگ آنان فرارسیده و پایانی برای دردهای آنان باشد.

در مجموع از حیث فاعلیت و نقش زنان در جنگ نمی‌توان نقش منفعلانه‌ای برای زنان متصور بود؛ چرا که در جریان بمباران به صورت فعالانه‌ای دست به امداد و نجات دیگر قربانیان، اعم از نزدیکان و غیرنزدیکان می‌زنند. مقاومت آنها نه معطوف تلاش برای «بقای خود» بلکه بیشتر معطوف به تلاش برای «بقای دیگران» است و اولویت را به طرز محسوسی به دیگران می‌دهند. ما کنشگری زنان در جریان بمباران شیمیایی را در ذیل مفهوم ایثارگری مادرانه تفسیر کردیم. درواقع اگر بتوان روایت زنانه را مبتنی بر شهود تصور کرد، محوریت این روایات مبتنی بر مادرانگی است. البته در چنین فضای فرهنگی، صرف‌نظر از امکانات و شرایط اقتصادی اجتماعی، می‌توان انتظار داشت که دسترسی زنان به امکانات و تمهیدات نجات‌بخش و درمان‌ساز، به هیچ وجه با شرایط و امکانات مردانه برابر نیست، انگاره‌ای که منجر به جانبازی بیشتر آنان شده تا چهره زنانه جنگ، رنگ و رخسار مقاومت، رشادت و ایثارگری زنان را در عرصه جنگ تحمیلی علیه این قشر از مردم جامعه نشان دهد.

منابع

- آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰)؛ *روایت در فرهنگ عامیانه*، ترجمه محمدرضا لیراوی، تهران: انتشارات سروش.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲)؛ *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- الکسیویچ، سوتلانا (۱۳۹۴)؛ *جنگ چهره‌ی زنانه ندارد*، ترجمه عبدالمجید احمدی، تهران: نشر چشمه.
- ایلخان، فرخنده (۱۳۸۸)؛ *تاریخ شفاهی زنان*، استاد راهنما: سوسن باستانی، استاد مشاور: علی اصغر سعیدی، تهران: دانشگاه الزهراء.
- پرستش، شهرام؛ جان‌نثاری، عباس (۱۳۹۰)؛ «روایت جنگ ایران و عراق در رمان»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، دوره ۴، ش ۲، صص ۵۶-۲۱.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۴)؛ *جبهه، نمای نزدیک مردان رها شده در خاک: برداشتی از روایت سینمایی ابراهیم حاتمی‌کیا*، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۶، ش ۳، صص ۶۲-۳۱.
- جمشیدی، فرانک (۱۳۸۷ الف)؛ «گونه‌شناسی روایت‌های جنگ»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۹، ش ۲، صص ۱۱۱-۷۹.
- جمشیدی، فرانک (۱۳۸۷ ب)؛ «درآمدی بر رویکرد تاریخ فرهنگی به خاطرات جنگ» در کتاب: *خاطره و گفت‌وگو*، به اهتمام فرهاد ساسانی، تهران: انتشارات سوره‌ی مهر.
- جمشیدی، فرانک (۱۳۹۴)؛ *اندیشیدن جنگ؛ جنگ اندیشیدنی*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا؛ حمیدی، نفیسه (۱۳۸۶)؛ «جریه‌ی زنانه از جنگ»، *مجله پژوهش زنان*، دوره‌ی ۵، ش ۲، صص ۱۰۵-۸۱.
- جوادی‌یگانه، محمدرضا؛ صفی، سیدمحمدعلی (۱۳۹۲)؛ «روایت زنانه از جنگ تحلیل انتقادی کتاب خاطرات دا»، *مجله نقد ادبی*، دوره ۶، ش ۲۱، صص ۱۱۰-۸۵.
- حریری، نجلا (۱۳۸۵)؛ *اصول و روش‌های پژوهش کیفی*، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران: انتشارات واحد علوم و تحقیقات.
- دانشور، هانیه (۱۳۹۱)؛ *تحلیل روایت زنانه از جنگ، تجربه زیسته زنان جنگ زده مهاجر خوزستانی در شهرک شهید بهشتی مشهد*، استاد راهنما: محمود شهابی؛ استاد مشاور: محمدتقی کرمی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی
- درودیان، محمد (۱۳۹۵)؛ *تجزیه و تحلیل جنگ ایران و عراق (پیش‌درآمدی بر یک نظریه)*، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- زارنیوفسکا یورگن، باربارا (۱۳۹۵)؛ *روایت در پژوهش‌های علوم اجتماعی: معرفی روش‌های کیفی جامعه‌شناسان*، ترجمه نرگس قلی‌زاده و حسن بودلایی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- سلیمی، مینو (۱۳۹۷)؛ «مطالعه مردم‌شناسی روایت‌های زنانه از دوران جنگ تحمیلی»، *فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ*، س ۱۰، ش ۳۷، صص ۱۳۰-۱۱۵.
- شیخ، محمدعلی (۱۳۸۶)؛ *پژوهشی در اندیشه‌های ابن‌خلدون*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- عسگری، رضا (۱۳۹۳)؛ *تجربه زیسته‌ی مادران شهدای جنگ عراق - ایران در شهر تهران*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه الزهراء(س).

- غیاثوند، احمد (۱۳۸۵)؛ *بررسی میزان آگاهی و نگرش فرزندان اینارگر نسبت به عملکرد اینارگرانه پدران خود*، طرح پژوهشی، کارفرما: بنیاد شهید و امور اینارگران.
- مهدی (۱۳۸۶)؛ «باید نسبت به سلاح‌های شیمیایی ایجاد حساسیت کرد»، *ماهنامه تاریخی فرهنگی باران شاهد*، دوره‌ی جدید، ش ۲۰، ص ۱۷.
- فلیک، اووه (۱۳۸۷)؛ *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- کرسول، جان‌دلیو (۱۳۹۵)؛ *پویش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد (روایت پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده بنیاد، قوم نگاری، مطالعه موردی)*، ترجمه حسین دانایی فرد، تهران: نشر اشراقی.
- محمدیان، حسن (۱۳۸۰)؛ *بویی نا آشنا*، مهاباد: نشر عابد.
- مدنی، سعید؛ نظری، فریبا (۱۳۸۶)؛ «بررسی تأثیر گفتمان رسمی بر روایت زنان از جنگ ایران و عراق»، *مجله پژوهش‌نامه علوم اجتماعی*، س ۱، ش ۴، صص ۱۲۵-۱۴۹.
- مرتوس، جولی (۱۳۸۳)؛ *زن، جنگ، بحران*، ترجمه نجله خندق، تهران: نشر قصه.
- ملائی توانی، علیرضا؛ حکمت، ریزان (۱۳۹۳)؛ *تاریخ شفاهی بمباران شیمیایی سردشت*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملکاری، بختیار؛ کریمیان، نادر؛ فرحبخش، کیومرث؛ اسمعیلی، معصومه (۱۳۹۲)؛ «بررسی کیفی وضعیت عاطفی و خانوادگی مصدومین بمباران شیمیایی سردشت»، *فصلنامه روان‌شناسی بالینی*، س ۴، ش ۱۳، صص ۱۲۰-۱۰۷.
- وبستر، لئونارد؛ مرتوا، پاتریسی (۲۰۰۶)؛ *روش تحقیق روایت پژوهی*، ترجمه حسن بودلایی و نرگس قلی‌زاده، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- Abbott, porter (2002); *The Cambridge Introduction to Narrative*, Cambridge University Press: Cambridge Introductions to Literature, PP 112-1
- Lincoln, Y, S. Guba, E, G, (1985); *Naturalistic Inquiry*, Beverly hills, CA; Sage Publication. Jeffrey B.